

به جای شادباش سال نو

معصومه علی اکبری

۱. دیگر احتیاجی به گفتن و نوشتن ندارد که یک سالی که گذشت، نشر و کتاب و تولید اندیشه مکتوب چه وضعیتی را پشت سر گذاشت و در چه زوایایی گرفتار شد، اما رد این تاریکی‌های بیرون به زوایای پنهان و درون کشیده می‌شود که ناخوانده و نادیده و ناشناخته بماند، این ردها و نشانه‌ها نه پاک شدنی‌اند و نه از بین رفتنی.

نمایه پر باری از کتاب‌های خواندنی متولد سال ۱۳۸۵ نداریم که در آستانه سال نو چشم و دل و ذهن و روان‌مان را همراه کنیم با تروتازه‌های سالی که گذشت تا جهان‌مان تازه شود. با این همه، همیشه می‌توان به سراغ خواندنی‌هایی رفت که تروتازگی‌شان عمر یک ساله ندارد. نگارنده برحسب گرایش علمی و سلیقه شخصی خود چند کتاب از خواندنی‌های سال ۸۵ و ۸۴ را برگزیده تا هنگام گاز زدن به برش تازه‌ای از عمرمان کمی از زوایای تاریک‌مان بیرون بیاوریم، حتی اگر شده به اندازه یک قدم، تا به اندازه همان یک قدم هم که شده آن تکه گاز و آن لقمه تازه را در هوای تازه و زیر نور آفتاب بخوریم.

۲. اندیشه‌های سیاسی

۱. سیدجواد طباطبایی از نظریه‌پردازان برجسته تاریخ اندیشه سیاسی ایران است و در این زمینه آثار متعددی دارد. از میان این آثار، "مکتب تبریز و میانی تجددخواهی" به عنوان دفتر نخست از جلد دوم، تأملی درباره ایران، در سال ۱۳۸۵ از سوی انتشارات ستوده در تبریز منتشر شد. این کتاب یک درآمد و هشت فصل دارد و هر فصل می‌تواند به عنوان برشی از اندیشه سیاسی معاصر ایران به تنهایی و به طور مستقل خوانده شود. البته در پیوند و اتصال با فصل‌های پیش و پس خود که خواننده شود، آن عیب چاره‌ناپذیر ایرانی بیشتر نمایان می‌گردد. همه این فصول، در جستجوی

نشانه یا نشانه‌هایی از تقابل و رویارویی بساط کهنه و طرح نو هستند. گاه این جستجو در میان سفرنامه‌های ایرانی صورت می‌گیرد؛ هر سفرنامه به اندازه ادراک ذهنی و دریافت تجربی و بی‌واسطه نویسنده‌اش از جهان مدرن، آگاهی‌های نوئی به مخاطبان بسیار اندک و محدود خود منتقل می‌کرده است که حتی گاه در دوره خود به همین اندازه کم‌هم‌اثرگذار نبوده‌اند چون بعضی سفرنامه‌ها فرصت چاپ و انتشار نمی‌یافته‌اند. طباطبایی نشانه‌های رویارویی سنت قدمایی و بساط کهنه و تجددخواهی را در همه نوشته‌ها و کتاب‌هایی که در این دو بیست سال اخیر به جا مانده می‌جوید. یکی از مهم‌ترین این کتاب‌ها، خاطرات حاج محمدعلی محلاتی معروف به حاج سیاح است. حاج سیاح به جای این که به ذکر خاطرات خودش از ممالک خارج بپردازد، به ذکر نابسامانی‌های ایران بسنده می‌کند؛ خاطرات دوره‌ای که "بحران مشروعیت نظام خودکامه ایران" آغاز می‌شود تا برسد به پیروزی جنبش مشروطه‌خواهی. حاج سیاح نه به عنوان یک نظریه‌پرداز یا مورخ، بلکه به عنوان اهل سیاستی که با مردم حشر و نشر داشته و اوضاع بسامان جهان مدرن را هم از نزدیک مشاهده کرده است به نگارش کتابی می‌پردازد؛ کتابی که گویی با مشارکت همان مردمی نوشته شده که با آن‌ها حشر و نشر داشته است. مثلاً مردم روستای دوغ‌آباد به پرسش حاج سیاح درباره رفتار حاکمان و کارگزاران دولتی و حکومتی این طور پاسخ می‌دهند:

"حکام، مالک جان و عیال و مال مردم‌اند. مثلی مشهور است که دستی که حاکم بریده، دیده ندارد. کاش تنها حکام بودند. نایب‌الحکومت، منشی‌باشی، فراش‌باشی، پیش‌خدمت‌باشی، تفتگذارباشی، میرآخور، ملاباشی، حکیم‌باشی، داروغه، پاکار، کدخدای هر یک هر چه بخواهند می‌کنند، جلوگیری ندارند، وای به حال کسی که شکایت کند" (ص ۵۳۹).

"خاطرات حاج سیاح" از آن کتاب‌های خواندنی است که اگر دست بر قضا در اختیار کسی قرار گیرد، نباید فرصت را از دست بدهد. در این کتاب می‌توان به زبان بسیار ساده و از نگاه خود ایرانیان، سرشت تاریخی ایرانی را شناخت؛ سرشتی که گه‌گاه در گزینیه‌هایی که سیدجواد طباطبایی در این فصل از حاج سیاح نقل می‌کند، به چشم می‌خورد. حاج سیاح زبانی تیز و گزنده و رک داشت. از شاه و گنا و مقام اول و مقام آخر و یا مجلسی که در آن بود، ابایی نداشت. فهم و رأی خود را بی‌ملاحظات

مرسوم به زبان می‌آورد، تاجایی که همه او را از این صراحت و جسارت منع می‌کردند. سیدجواد طباطبایی برای آن که سستی و تزلزل بنیان‌ها و ستون‌های اندیشه و نظر را نزد ایرانیان نشان دهد به نقل از نصیرالدوله که از "پروازه‌ترین فیلسوفان عصر ناصری بوده است"، خطاب به حاج سیاح چنین نقل می‌کند: "حقیقت گویی ابدأ در ایران صحیح نیست" (ص ۵۴۵).

پاسخ این فیلسوف را یکی از معتمدین که معمولاً ملجاء و مرجع عوام‌اند، تکمیل می‌کند، وقتی حاج سیاح را انداز می‌دهد که: "نزد شاه به آن آزادی حرف زدن خوب نبود، نمی‌دانید مگر مردم یکسره تملق محض هستند. به ظاهر سازی مردم نگاه نکنید واز مردم احتیاط کنید" (ص ۵۴۵).

حاج سیاح بعد از نشست و برخاست بسیار با هر رده و صنف و طبقه‌ای به این نتیجه می‌رسد که: "مملکتی که اهالی آن خصوصاً در مرکز و پایتخت مملکت این وضع و اخلاق داشته باشند که همه لازم دارند تملق و نفاق و دروغ‌گویی و ناحق‌گویی را و از یک کلمه حق این قدر متوحش باشند، در چنین مملکتی اصلاً امید خیر نیست و ملکی که هیچ چیز آن حقیقت ندارد عاقبت آن وخامت دارد" (ص ۵۴۵).

سیدجواد طباطبایی علاوه بر بررسی سفرنامه‌ها و خاطرات، به جنبه‌های نظری تاریخ اندیشه سیاسی ایران معاصر هم نظر داشته و کوشیده از خلال همان اندک گفته‌ها و نوشته‌های باقی‌مانده، نظریه حکومت قانون در ایران را بر مبنای نخستین آگاهی‌ها از ضرورت اصلاحات نشانه‌شناسی کند و برای فهم تاریخی تجدید مطلع در مبنای نظری تاریخ ایران حتی از تجربه‌های نو در زبان فارسی هم غافل نماند و دست آخر هم، در پایان دفتر نخست ماجرای بساط نو و کهنه را به "جدال شیخ با شوخ" می‌کشاند، باید منتظر دفتر دوم بمانیم تا ببینیم سرانجام این جدال به کجا و به چه کسانی منتقل می‌شود.

با این که بنا نداشتیم در این مرور و معرفی مختصر چند کتاب خواندنی، حرفی از نقطه ضعف‌ها به میان بیاوریم، اما این شرط را فقط در محدوده آراء و اندیشه‌های نویسنده رعایت می‌کنم؛ در این جا ناگزیرم از یک ضعف فنی که به وفور و به نحوی کاملاً آشکار در سراسر کتاب به چشم می‌خورد، یاد کنم. این ضعف فنی، حضور وافر و مکرر غلط‌های چاپی است. غلط‌هایی که نشان می‌دهند ناشر محترم یا ویراستار و نمونه خوان نداشته یا به ارائه اثر به بهترین وجه فنی اهمیتی نداده است.

نویسنده هم احتمالاً نسبت به چگونگی چاپ و نشر این کتاب حساسیت چندانی نداشته که حتی یک غلط‌نامه به کتاب پیوست نخورده است. ۲. ۲. "مدرنیته و بحران ما" کتاب کوچکی است از هوشنگ ماهرویان با چهار مقاله.

مقاله‌ها یا قبلاً چاپ شده‌اند و یا به صورت سخنرانی در مجلسی ایراد شده‌اند. چاپ نخست آن ۱۳۸۳ است و چاپ دوم آن ۱۳۸۵. دغدغه ماهرویان در مقاله اول کتاب رسیدن به امکان نظریه‌پردازی "شکست" است، شکست ایرانی در پس هر جنبش. نویسنده ظاهراً علل شکست را بیشتر در دو عامل جستجو می‌کند: یکی در نزد روشنفکران و دیگری در نزد تاریخ. به نظر او روشنفکران راه را عوضی رفته‌اند و هنوز که هنوز است، مسأله ما همان مسأله‌ای است که جلال آل‌احمد مطرح کرد، بحران ما ادامه همان بحران دیروز و بحران پریروز است. بحرانی که آخوندزاده سید جمال‌الدین اسدآبادی، طالبوفه آقاخان کرمانی و بعدها جلال آل‌احمد از آن خبر دادند. به نظر نگارنده، ماهرویان در این کتاب حرف تازه‌ای در کنار سایر حرف‌هایی که تاکنون در این زمینه گفته شده، اضافه نمی‌کند و طرح جدیدی از مواجهه سنت و مدرنیته در میان ایرانیان نمی‌دهد. سخن او نیز بیرون از سه الگوی شناخته شده معروف یعنی تسلیم، تکذیب و یا تجمیع نیست. اما به نکته بسیار مهمی اشاره می‌کند و آن طرح "نظریه‌پردازی شکست" است. روشنفکران ما تا به حال از "پیروزی" بیشتر سخن گفته‌اند تا از شکست و در تاریخ معاصر "پیروزی" را واقعی‌تر دانسته‌اند تا "شکست". شکست را صرفاً در حوزه سیاست و از منظر توازن و توزیع قدرت پذیرا شده‌اند نه وجوه اجتماعی و تاریخی و نظری آن. هوشنگ ماهرویان این مسأله را درک کرده و آن را به صورت بسیار کلی و سر بسته طرح می‌کند؛ اما بیشتر از این نزدیک نمی‌شود و وجوه و علل "شکست" ایرانی را به عنوان یک اصل تاریخی به تجربه حسی و تاریخی و اجتماعی نمی‌کشاند، بلکه با ارائه یک نگاه کلی به طرح همان راه‌حل‌های تکراری سه‌گانه می‌پردازد. در واقع ماهرویان خود نظریه‌پرداز شکست نمی‌شود، بلکه ضرورت آن را طرح می‌کند، بدون آن که نخستین سنگ بناهای این نظریه‌پردازی را روی هم بگذارد. اما گذاشتن مقوله "شکست" به جای "پیروزی" در بازخوانی سریع و بسیار اجمالی و شتابزده تاریخ سیاسی ایران معاصر خود می‌تواند نخستین قدم در راه تحقق چنین نظریه‌ای باشد، بخصوص که این شکست

نمایه پر باری از کتاب‌های خواندنی متولد سال ۱۳۸۵ نداریم که در آستانه سال نو چشم و دل و ذهن و روان مان را همراه کنیم با تروتازه‌های سالی که گذشت تا جهان مان تازه شود. با این همه، همیشه می‌توان به سراغ خواندنی‌هایی رفت که تروتازگی شان عمر یک ساله ندارد

بیشتر در سیاست و اجتماع به چشم می‌آید نه در عرصه ادب و هنر. هنر و به خصوص ادبیات معاصر ایران توانست با نیما و هدایت بار انتقال اندیشه مدرن را به ذهنیت ایرانی به دوش بکشد. این نکته را ماهرویان تا حدودی می‌پذیرد و مطرح می‌کند، اما باز هم گرفتار غلبه سیاست بر فرهنگ و ادبیات و هنر می‌شود. شعر نیما و تردیدها و تزلزل‌های معنا شکن آن را بیش از همه به گرایش‌های سیاسی و اجتماعی و مردم‌گرایی او نسبت می‌دهد نه به گرایش‌های ژرف و قوی که ناشی از درک نیماست از ایستادن بر آستانه مدرن شدن و آگاهی ژرف او از سنت، البته فقط در حد بخشی از شعر "ری را" که مورد تفسیر و تأویل ماهرویان قرار گرفته و به کلیت آن شعر نسبت داده شده، می‌توان چنین برداشتی داشت و مثل خود او به یک تعمیم ناقص دست زد. امتیاز کتاب "مدرنیته و بحران ما"، سادگی آن است، نه ژرفا و عمق آن. به همین دلیل جوانانی که به مسائل نظری، فکری و فرهنگی ایران گرایش دارند، اما در این زمینه مطالعات پیگیر و جدی نداشته‌اند و از کتاب‌های سنگین و حجیم و دشوار با زبان‌های پیچیده علمی و فلسفی و دانشگاهی نیز گریزان‌اند، می‌توانند با آسودگی خاطر به سراغ این کتاب بروند.

۳. اندیشه معنوی

۱. اگر بخواهیم از تکاپوهای نظری در قلمرو اندیشه معنوی سخن بگوییم و نمونه‌هایی ذکر کنیم، بهتر است بحث را با مصطفی ملکیان آغاز کنیم. اندیشمندی که نام او با مجموعه‌ای از آثار منسجم و منظم و منضبط که در این چند

سال اخیر از سوی نشر نگاه معاصر منتشر شده‌اند، پیوند خورده است.

بعضی از این آثار تحت عنوان بینش معنوی زیر نظر او انتخاب و ویراستاری شده‌اند و بعضی دیگر محصول تولیدی خود او هستند. کتاب‌هایی مثل "تشبیه به مسیح"، "روح و آیین مسیحیت" و "سیمون‌وی" از آثار برگزیده اوست. وجه مشترک بسیاری از کتاب‌هایی که از سوی نشر نگاه معاصر به چاپ رسیده‌اند، این است که هر کدام به نوعی با اخلاق و معنویت در ارتباطند. هر کدام از این کتاب‌ها و یا هر کدام از مقاله‌ها و گفت‌وگو‌هایی که ملکیان آن‌ها را به انجام رسانده، کندوکاوی است در بنیان‌های نظری اخلاق و رسیدن به طرح پرسش‌هایی از این دست که آیا بنیاد اخلاق بر دین است یا بر فلسفه؟ بر خرد محض مبتنی است یا بر علم؟ پایه‌های نظری اخلاق خود را در زمین سیاست محکم کرده‌اند و از قدرت سیراب می‌شوند یا این که شاید اصلاً بنیان اخلاق امری بسیار عام‌تر و بشری‌تر از همه این مقوله‌ها یعنی زبان باشد... می‌توان گفت مصطفی ملکیان، اندیشه‌ورزی است که دغدغه اصلی‌اش "اخلاق" است. او به هر حوزه نظری که گام می‌گذارد، از فلسفه و سیاست و فرهنگ و قدرت تا متافیزیک و دین و عرفان و ادبیات، در درجه اول در پی کشف نسبت آن مقوله و چگونگی آن نسبت با اخلاق است. گویی اخلاق مفهوم عام مطلق است که دین و سیاست و فلسفه و هنر و ادبیات و قدرت هر کدام فقط به اندازه‌ای می‌توانند در نسبت با این مفهوم قرار گیرند. گویی ملکیان نادرستی تساوی دین و اخلاق را اعلام می‌کند و استحکام پایه‌های اخلاق را در احکام دینی نمی‌جوید. در واقع ماندگاری احکام اخلاقی مرهون احکام دینی نیست. نسبت اخلاق با سیاست نیز فی نفسه نسبت زبردست و زبردست نیست، هر چند این نسبت اخلاق و سیاست عیناً قابل انطباق با نسبت میان اخلاق و دین نیست، چرا که دین ماهیتاً پدیده و مفهومی فراگیر و عام بشری است بیرون از قالب‌ها و چارچوب‌های خشن و انعطاف‌ناپذیر ادیان؛ در حالی که گنج‌خانه شدن مفهوم عام دین در اشکال خشک آن تا حدود زیادی تابع امر برون دینی یعنی قدرت و سیاست است. پس هر گاه قدرت و سیاست، تعیین‌کننده حدود دین و اخلاق بوده‌اند، اخلاق را از منزلت والای خود به زیر افکنده‌اند و به بهانه‌های چشم‌گیر و دهن‌پرکن ناگزیر از تازیانه‌های خشن خود ساخته‌اند. برای

همین هم به نظر ملکیان رابطه سیاست و اخلاق، رابطه مشتاقی و مهبجوری است. این بیان رمانتیک، احساساتی و شاعرانه از یک واقعیت نیست، این رابطه مشتاقی و مهبجوری دو جنبه دارد: یکی توصیف واقع نگارانه است و دیگری توصیه‌ای هتجارگذار و ارزش‌نگارانه. مهم‌ترین و فوری‌ترین جنبه توصیه‌ای در سال‌های اخیر به نظر ملکیان این است که:

"سیاست را تابع اخلاق سازیم نه اخلاق را طغیل سیاست" (ص ۶ تا ۱۱). "به بهانه عمل سیاسی عدالت و انصاف لگدمال منفعت و قدرت نشود و ماجرای اخلاق و سیاست و فرهنگ و قدرت سیاسی، داستان مشتاقی و مهبجوری نباشد" (مشتاقی و مهبجوری، ص ۶).

این توصیه‌های او البته مبتنی بر ارائه فهم‌هایی متفاوت از مبانی اخلاق و دین و فرهنگ و سیاست است. او به همان اندازه که رفتار و عمل فرد را جولانگاه تجلی اخلاق می‌داند، به تحلیل منطقی و زبان‌شناسانه اخلاق هم نظر دارد. در واقع اخلاق تحلیلی و اخلاق عملی برای او ابعاد گوناگون یک مقوله هستند که ضرورتاً باید به همه آن‌ها توجه نمود. او از آن دسته اندیشمندان معدود و اهل سیاست معدودتری است که اگر چه سودای اخلاق در سر می‌پروراند، اما از دغدغه اجتماعی و سیاست و تاریخ و تفکر ایران غافل نیست. هر سخنرانی‌ای که دارد یا مقاله‌ای که می‌نویسد یا گفت‌وگویی که انجام می‌دهد، به نوعی میان نظریه اخلاق و عمل اخلاقی در جستجوی ارتباط‌های درست و نادرست بر می‌آید. هر چند زبان و سبک او در گفتار و نوشتار به سبک و زبان آکادمیک و تخصصی دانشگاهی و گاه سنتی نزدیک می‌شود و کمتر امکان جذب مخاطبان جوان را دارد، اما متن و بطن اندیشه‌اش به گونه‌ای است که ذهن جوان اگر خود را پرورده کند و تربیت نماید، می‌تواند هر قدر که می‌خواهد، در متن باز و رو به گسترش اخلاق و معنویت در ذهن و زبان مصطفی ملکیان جولان دهد و خود را زیر و زبر کند. البته همان‌طور که اشاره شد، نمی‌توان سختی زبان و انتخاب آثار بیشتر تخصصی دانشگاهی را در این زمینه، به عنوان یک مانع بر سر راه این جولان در نظر نگرفت و یادآور نشد که همین ویژگی باعث می‌شود اندیشه‌ای تازه از دسترس ذهن‌های تازه و شاداب دور بماند. شاید هم تا حدی بتوان این دریغ و عدم دسترسی را سبب و عامل محرکه‌ای دانست که ذهن جوان به کمک آن خود را از فهم‌های

سهل الوصول و برداشت‌های مد روز دور نگه دارد و سختی و دشواری تلاش نظری و فکری برای فهمیدن چیزها را بر تن و روح و ذهنش هموار کند، آن چه تا این جا گفته شد، درباره خصوصیات عام آثار نوشتاری و گفتاری مصطفی ملکیان بود، اکنون به عنوان نمونه‌های خواندنی این آثار به دو کتاب چاپ سال ۱۳۸۵ اشاره می‌شود. "مشتاقی و مهجوری"، مجموعه گفت‌وگوهایی در باب فرهنگ و سیاست است. در این گفتگوها با رویکرد متفاوتی نسبت به اخلاق و معنویت روبرو می‌شویم. معنویت بیش از آن که مجموعه تعلیمات از پیش تعیین شده باشد، عبارت است از آن معنای گم شده یا ناشناخته‌ای که هر کس خود باید به طور انفرادی برای زندگی‌اش پیدا کند. بحرانی که امروز اخلاق و معنویت دچار آن شده است، نه فقط در جهان مدرن بلکه در جامعه متشبه به مدرن ایران هم به خوبی قابل رؤیت است. این بحران بیش از همه ناشی از خرد شدن و بی‌اعتباری اشکال ثابت ادیان است. به خاطر آن تساوی نادرستی است که میان ساختار و شاکله ادیان با اخلاق برقرار شده است. در حالی که به نظر ملکیان "معنویت و محبت" ربطی به اختلاف‌ها و فرق‌ها و یا حتی امتیازهای ادیان و مذاهب گوناگون آسمانی و غیر آسمانی و ایدئولوژیک ندارد، بلکه معنویت "چکیده همه ادیان است." علاوه بر مقوله اخلاق با کندوکاو تحلیلی درباره وضعیت تفکر ایران معاصر در حوزه‌های علمی و دینی، حوزه روشنفکری دینی، در حوزه‌های دانشگاهی و تخصصی از مهمترین دغدغه‌های ملکیان است. او در هر اثری می‌کوشد طرحی تازه یا فهمی تازه از حضور اخلاق و معنویت و دین در این حوزه‌ها به دست دهد، شاید بتواند به راز شکست‌های مدام ایرانی پی ببرد؛ رازی که از طریق تحلیل و استدلال و تأویل آن چه داشته‌ایم و داریم، آن چه کرده‌ایم و می‌کنیم و آن چه گفته‌ایم و می‌گوییم، قابل شناسایی است. "مهر ماندگار" نیز که دومین مجموعه چاپ شده ملکیان در سال ۱۳۸۵ است، برگزیده مقاله‌ها و ترجمه‌هایی است که کمابیش در همان راستایی که ذکر شد، صورت بسته‌اند و در حوزه اخلاق شناسی می‌گنجند. او در مجموعه نوشتارهای این کتاب نه تنها در جستجوی ریشه‌ها و تبار اخلاق است و آن را در نهمان خانه وجود آدم‌ها می‌یابد، بلکه می‌کوشد خاستگاه درد و رنج بشری را پیدا کند. هر آن چه در این مقالات (و ترجمه‌ها)

آمده، تلاشی است برای رسیدن به پاسخ این پرسش که درد از کجا؟ رنج از کجا؟

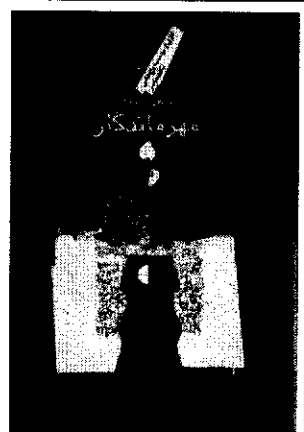
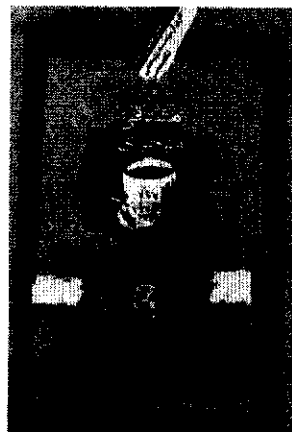
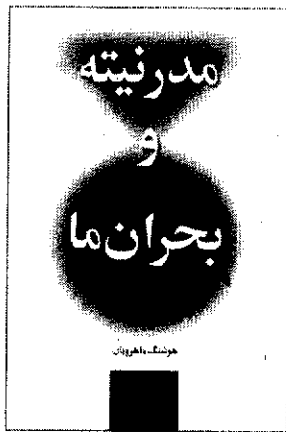
۴. زنان و ادبیات

از میان کتاب‌هایی که در سال ۱۳۸۵ به قلم زنان نویسنده به چاپ رسید، می‌توان از "بازی آخر بانو" (بلیس سلیمانی) و "قرص اسپرین و سرود انترناسیونال" (سیما رفیعی) نام برد. این دو اثر در نگاه به گذشته، موضوع و سبک نوشتاری، با هم تفاوت‌هایی دارند، اما نقطه اشتراکشان در توجه به نقش سیاست، جنگ و انقلاب به عنوان عامل تعیین‌کننده در وضعیت کنونی شخصیت‌های داستانی است. در این جا نمی‌خواهم به نقد و بررسی تطبیقی این دو اثر بپردازم.

"بازی آخر بانو" زمانی است خوش‌خوان و سبک. بدون پیچیدگی‌های زبانی و فنی و سبکی. نویسنده از ابتدا تا انتها از روایان متعددی استفاده می‌کند و هر کدام از نگاه و زبان خود بخشی از داستان را روایت می‌کنند. البته بیشتر این روای‌ها در بیان داستان دچار داوری می‌شوند و گاه روایت را به عنوان یک داور پیش می‌برند، نه به عنوان یک گزارشگر و توصیف‌کننده. بلیس سلیمانی به عنوان یک نویسنده زن ایرانی هنوز نتوانسته است در روایت به چنان پرشی برسد که فارغ از هر نوع داوری پیدا و پنهان و مثبت و منفی، فقط روایت‌گری توصیفی باشد. بعضی از توصیف‌ها در نهایت تبدیل به توصیه می‌شوند. به همین دلیل نحوه روایت آن‌ها تا حدودی توأم با بی‌بازاری از گذشته است و گذشته بانو را، کمابیش با همین بی‌بازاری، از نخستین بازی سیاسی تا آخرین بازی بازگو می‌کند. شاید این بازی زندگی باشد که بازی آخر بانو را هدایت می‌کند. "قرص اسپرین و سرود انترناسیونال" تا حدودی از پرش زن ایرانی در ادبیات داستانی نشان دارد. اولین نکته آن فاصله گرفتن آشکار از زنانه نویسی است. دوم پرهیز نویسنده از داوری شخصی پیدا و پنهان نسبت به گذشته سیاسی است. سیما رفیعی در این مجموعه داستان، توصیف زن را در چارچوب زندگی روزمره محدود نمی‌سازد. او به دنبال یک سوژه ثابت نیست. فروپاشی اتحاد شوروی در آن سوی دریای خزر و فروپاشی ذهنی و روانی یکی از چپی‌ها این سوی دریای خزر، در نخستین داستان این مجموعه با زبانی شیرین و پرنظ و کنایی روایت می‌شود. این زبان اما چیزی از جدیت و شدت داستان نمی‌کاهد. مصرف‌زدگی افراطی پس از جنگ و روی آوردن به زندگی مرفه به هر قیمت، موضوع داستان

دوم است. موضوعی که در میان خانواده‌های ایرانی پس از جنگ گسترش فزاینده‌ای داشته و دارد. مرد به اصرار زنش به آن سوی جنوب ایران می‌رود تا چیزی از مردهای دیگر کم نداشته باشد، تا زنش نیز چیزی از زنان دیگر کم نداشته باشد. نگاه تمیز و برنده راوی از لایه‌لایه توصیف‌های ساده و گاه کودکانه و البته زیرکانه می‌گذرد تا به تلخی گزنده‌ای که در لایه‌های زیرین این زندگی مصرفی رسوب کرده است، برسد. خواننده در داستان لندوک برای چند لحظه کوتاه هم سلول اسیری می‌شود که از شدت پا درد، هذیان می‌گوید و توهم می‌بیند. یکی داستان، از نظر رفت و آمد مردمی که میان ذهن مرد مجروح و واقعیت بیرون از ذهن وجود دارد، زیباترین داستان این مجموعه است. نویسنده توانسته است به نحوی دلنشین میان هذیان و واقعیت یگانگی ایجاد کند.

داستان عروسی، سوژه‌ای تکراری دارد: جنگ و اسارت در خاک عراق. ولی راوی از این سوژه تکراری توصیفی تازه ارائه می‌کند. هر چند این داستان به قوت سایر داستان‌های مجموعه نیست، اما همان نگاه انتقادی گزنده و طنز تلخ را با خود دارد. داستان‌های دیگر هم هر کدام با زبان و دیدی متفاوت همان موضوع کلی جنگ، اسارت، جانپزایی و چشم‌انتظاری را روایت می‌کنند. در مجموع می‌توان گفت نثر ساده اما زیبا، تصویرسازی، تزیینی و نگاه انتقادی نویسنده به سوژه‌هایش که اکثراً در محبوسه خانه و خانواده هستند، از درخشش‌های کار سیما رفیعی است. ادبیات زنان به هردو معنایش یعنی ادبیات زنانه نویسی و آثاری که نویسندگان زن خلق می‌کنند، از دهه هفتاد به این سو دچار تحول چشمگیری شده است و توانسته با گذر از لایه‌های زندگی روزمره و زن در خانه، به لایه‌های زندگی اجتماعی وارد شود و با نگاهی انتقادی این لایه‌ها را بشکافد. یکی از آثاری که در شکافتن لایه‌های اجتماع موفق عمل کرده است، "مهتابی و ملکوت" از مصطفی سلیمانی است. داستان دخترک هفده ساله‌ای که در پی کشف خویش و لذت بردن از این کشف است، کشف و لذتی که اصلاً مورد تأیید دین و سیاست و اجتماع نیست. بر عکس همه دست به دست هم داده‌اند تا آن را مذموم و گناه‌آلود بدانند. دخترک هفده ساله را از مدرسه بیرون می‌آورند تا بیش از این دچار انحراف و گناه نشود و برای تعلیم اخلاقی و پرهیز از انحراف به دست شیخ



و شهادت سوری را با دیدگاهی فمینیستی، روایت نمی‌کند. مسأله سوری یک مسأله عرفی است که از سوی سه حوزه دین و سیاست و اجتماع کاملاً مورد تأیید است و دائماً تقویت می‌شود. مسأله سوری، تفاوت دو فهم از استغنائی است که در ادبیات ما موج می‌زند. در حالی که آلبادسس پدس به عنوان یک نویسنده زن فمینیست، زیرکی و بازیگردانی "ایوانا"ی هفده ساله را روایت می‌کند، "جولیو"ی چهل ساله می‌پندارد "ایوانا" مثل آن مانکن پشت ویتترین لباس فروشی، قابل دسترسی است. همه دغدغه ذهنی، غریزی و روانی او در طول شبانه‌روز و در همه جا این است که به هر ترفندی، قانونی یا غیرقانونی، او را به چنگ آورد. در نهایت "جولیو"ی چهل ساله است که همچون یک عروسک فرنگی در دست ایوانای جوان می‌رقصد. آخرین رقص او، رقصی باور نکردنی بود.

نشانی کتاب‌ها:

۱. طباطبایی، سیدجواد: مکتب تبریز و میانی تجدیدخواهی، انتشارات ستوده، ۱۳۸۵.
۲. ماهروی، هوشنگ: مدرنیته و بحران ما، اختران، چاپ دوم، ۱۳۸۵.
۳. ملکیان، مصطفی: مشتاقی و مهجوری، نگاه معاصر، ۱۳۸۵.
۴. ملکیان، مصطفی: مهر ماندگار، نگاه معاصر، ۱۳۸۵.
۵. سلیمانی، بلقیس: بازی آخر بانو، ققنوس، ۱۳۸۵.
۶. رفیعی، سیما: قرص اسپرین و سرود انترناسیونال، اکنون، ۱۳۸۵.
۷. اسلامی، مصطفی: مهتابی و ملکوت، آگاه، ۱۳۸۴.
۸. پدس، آلبادسس: عروسک فرنگی، ترجمه فرزانه، بهمن، ققنوس، ۱۳۸۴.

محل اش می‌سپارند. سوری اما چه در مهتابی باشد و چه در ملکوت، دست از کشف خویش بر نمی‌دارد. آرامش ملکوت در هم می‌ریزد. مهتابی خاموش ملکوت روشن می‌شود. مجازات این روشنائی، زندانی شدن شیخ محل است و پیشنهادهای شرعی به او برای ختم ماجرا به نفع خودش و خریدن آبروی دین و سیاست محله. سوری هفده ساله را پدر و برادر و پسرعمو و عمو به اشد مجازات می‌رسانند. کتک تا سرحد مرگ و بعد هم یک تصادف ساختگی توسط مردان خانواده برای پاک کردن لکه ننگ. لکه ننگ هفده ساله به طور تصادفی سر از بیمارستان در می‌آورد و از همه این جنایت‌های موجه عرفی و خانوادگی جان سالم به در می‌برد. مردان خانواده دعا می‌کنند او از کما بیرون نیاید اما می‌آید. تهدیدش می‌کنند از آنچه بر او رفته است، هیچ نگویید اما او می‌خواهد بگوید. مصطفی اسلامی در این رمان به لحاظ فنی و زبانی هیچ درخششی ندارد، از نظر تطبیق بعضی از رفتارها و شخصیت‌های داستانی با واقعیت اجتماعی نیز به نظر می‌رسد دقیق عمل نکرده است. گویی اجتماع و محله‌ای که آدم‌های رمان او در آن زندگی می‌کنند، متعلق به این سال‌ها نیست، اما قهرمان داستان مال همین سال‌هاست و رنج همین سال‌ها را به دوش می‌کشد. شاید هم اسلامی فقط می‌خواسته برای گفتن روایتی که محتوای آن مهم‌تر از فرم آن است، قالب و چارچوبی پیدا کند، هر چند تفکیک این دو در ادبیات مثل تفکیک روح و تن در واقعیت است. به هر حال مهتابی و ملکوت روایت دختران (شاید هم پسران) دانش‌آموزی است که دوست دارند آزادانه بروند روی مهتابی، بی‌واهمه دوست بدارند، از دوست داشتن‌شان به اشاره یا کلمه حرف بزنند، بی‌آن‌که سایه ترسی بالای سرشان باشد. مهتابی و ملکوت روایتگر جسارت و شهادت روح سرگشته جوانی است که آرامش خود را نه در رها شدن از جسم، بلکه در بازگشتن و یگانه شدن با آن می‌بیند. او می‌خواهد در برابر دین و سیاست و اجتماع از خود حرف بزند. قهرمان اصلی "عروسک فرنگی" از آلبادسس پدس هم یک دختر هفده ساله است. از بعضی جهات "ایوانا"ی عروسک فرنگی با "سوری" مهتابی و ملکوت شباهت‌هایی دارد. هیچ کدام از این دو دختر جوان (یکی اروپایی پو یکی ایرانی) نمی‌خواهند فقط انتخاب شوند. می‌خواهند انتخاب کنند و این کار را هم می‌کنند. هیچ کدام با فهم عرفی اجتماع‌شان درباره عشق و زندگی و جوانی سازگاری ندارند. نمی‌توانند این فهم را دگرگون کنند، پس خودشان آن گونه که می‌خواهند زندگی می‌کنند. عاقبت این دو اما اصلاً به هم شبیه نیست. یکی همه چیزش را می‌بازد و دیگری برعکس به همه چیز می‌رسد. یکی گرفتار مجازات و انتقام خانوادگی می‌شود، دیگری مورد حمایت خانواده قرار می‌گیرد. مصطفی اسلامی جسارت